

کمونیسم چیست؟

گفتگوی دانش آموز و دانشجو

متن اولیه این جزوه در سال ۱۳۵۸ توسط «دانشجویان مبارز طرفدار آزادی طبقه کارگر» نوشته شده است. متن حاضر با اصلاحات جزئی نسبت به متن اولیه منتشر می شود. امید است که انتشار این جزوه کمکی باشد به نوآموزان در جهت شناخت کمونیسم.

دانش آموز: «کمون» یعنی چه؟

دانشجو: «کمون» اولین شکل جامعه بشری بوده است. در این جامعه همه انسانها صرف نظر از اینکه زن یا مرد باشند، جوان یا پیر باشند، بطور دسته جمعی زندگی می کردند، بطور دسته جمعی به شکار می رفتند و حیوانات را صید می کردند، به جمع آوری میوه می پرداختند و یا زمین را کشت می کردند ... و هر چه را که به دست می آوردند با هم می خوردند. اگر غذا یا خوراکی پیدا می شد همه می خوردند و اگر نبود هیچکس نمی خورد. همه مثل هم زندگی می کردند و وسایل تولید و طبیعت در مالکیت فردی هیچ کسی نبود. در نتیجه، نه فقیر وجود داشت، نه پولدار. نه فریب بود، نه استثمار و بهره کشی انسان از انسان و نه دروغ و ...

دانش آموز: این جور جامعه‌ها را آن موقع که کوچک بودم، مادر بزرگم در قصه‌هایش برای من و خواهرم می گفت.

دانشجو: بشر همیشه دلش می خواست که روزی برسد که دیگر نه از دزدی خبری باشد نه از ستم، نه از جنایت و نه از بهره کشی و استثمار انسان از انسان. دیگر انسان گرگ انسان نباشد، دیگر گرسنگی نباشد، دیگر جنگ نباشد، همه یکدیگر را دوست بدارند، همه با صفا و صمیمیت در کنار یکدیگر زندگی کنند، از زندگی لذت ببرند، استعدادهای خود را بکار اندازند و برادر و برابر و آزاد باشند.

دانش آموز: چطور شد که آن جامعه اولیه (یعنی کمون) از بین رفت؟

دانشجو: می دانیم که در کمون اولیه، ابزار تولید اشتراکی بود، یعنی وسایل کار (برای شکار و کشت زمین) در اختیار جامعه بود نه مال یک یا چند نفر. این دوره قرنها طول کشید. با اکتشافات جدید و ساختن ابزارهای بهتر و کامل تر و در نتیجه بالا رفتن باروری کار و امکان تولید محصول بیشتر، این امکان فراهم شد که افراد مختلف کمون به کارهای مختلف بپردازند و در نتیجه برای اولین بار تقسیم کار به وجود آمد. تکامل ابزار تولید و افزایش مهارت انسانها در یک کار خاص باعث شد که محصولات بیش از نیازهای هر فرد به دست آید و در نتیجه عده‌ای توانستند این اضافه محصول را تصاحب کنند و به دنبال آن طبقات به وجود آمدند و جامعه

اشتراکی از بین رفت. در این زمان، به علت وجود اضافه محصول اسیرانی را که در جنگها به غنیمت می گرفتند، دیگر نمی کشتند، بلکه آنها را برده می کردند و چون چهارپایان به کار می کشیدند. در این دوره برده دار به برده به چشم یک چهارپا نگاه می کرد و حق داشت او را بکشد، کتک بزند یا بفروشد. علاوه بر این برده داران از کنیزان یعنی زنهای برده برای عیاشی استفاده می کردند. استفاده از کنیز برای عیاشی از نظر دینی هم هیچ اشکالی نداشت زیرا دین، برده ها و کنیزها را آدم به حساب نمی آورد. این بدترین و وحشیانه ترین شکل استثمار انسان از انسان بود. اما این روابط نمی توانست برای همیشه دوام بیاورد. و به علت تکامل نیروهای تولیدی یعنی ابزار تولید و انسانها و قیامهای متعدد بردگان (مبارزه طبقاتی) این نظام متلاشی شد و نظام ارباب و رعیتی پدید آمد. در این نظام هم استثمار وجود داشت و تنها شکل آن عوض شده بود. رعیتها تمام عمر زحمت می کشیدند و حاصل دسترنجشان را ارباب به عنوان بهره مالکانه و مالیات و ... از آنها می گرفت. در این دوره مذهب نقش بزرگی در ادامه استثمار و توجیه وضع وحشتناک رعیتها به عهده داشت و هر گونه صدای اعتراض و مخالفت را به نام کفر و بی ایمانی خفه می کردند. چه در ایران و چه در اروپا و جاهای دیگر، بسیاری از فنودالها، خود روحانیون بودند. این دوره هم به علت تکامل نیروهای تولیدی متلاشی شد و از درون آن نظام جدیدی به وجود آمد.

طبقه تازه ای به اسم سرمایه دار (یا بورژوازی) که اول صاحب کارگاههای کوچک بودند (و در دوره ارباب و رعیتی به صورت صنعتگر وجود داشتند) پدیدار شد و با استثمار شدید کارگران (یا پرولتاریا) و تکامل ابزار تولید به سرعت رشد کرد. کارخانه های بزرگ و غول آسا پدید آمدند و باز اکثریت مردم این بار به شکلی دیگر، برده شدند و به قیمت فقر و استثمار و بدبختی شان اقلیتی صاحب ثروت عظیم و همه کارخانه ها و صنایع و حتی زمینها شدند. دولت، چون گذشته وسیله ای شد برای حفظ ثروتها و املاک این اقلیت. این مرحله را سرمایه داری یا کاپیتالیسم می گویند. جوامع غربی مثل آمریکا، انگلستان، فرانسه و ... در اواخر این مرحله هستند.

دانش آموز: مارکسیسم یعنی چه؟

دانشجو: مارکسیسم در یک جمله یعنی علم رهایی انسان* یعنی دانش ساختن جامعه آرمانی یعنی سوسیالیسم علمی.

دانش آموز: مارکسیسم چه می گوید و چگونه به وجود آمده است؟

دانشجو: در قرن نوزدهم با رشد سریع صنعت در جوامع سرمایه داری، وضع اکثریت مردم آن کشورها علیرغم افزایش باروری تولید به منتهی درجه فقر و بدبختی رسید. بیکاری، گرسنگی، فقر، فحشاء و بیماری زندگی را بر اکثریت مردم تلخ تر از زهر کرده بود. صاحبان کارخانه ها برای سود بیشتر زنان و کودکان خردسال را نیز بکار می گرفتند. چه بسیار کودکانی که از شدت خستگی و بی خوابی، سر کار خوابشان می برد و به داخل کوره ها می افتادند و می سوختند و یا لای چرخها له می شدند و چه بسیار زنانی که از شدت فقر و بدبختی با مزدی برابر یک

* البته همچنانکه در صفحات بعد خواهیم دید، آزادی انسانها در گرو آزادی طبقه کارگر است.

چهارم مزد مردان و حتی کمتر بکار گرفته می شدند. برای تغییر این شرایط وحشتناک، عده‌ای از فلاسفه و مصلحین راه حل‌هایی پیشنهاد کردند اما به علت غیرعلمی بودن و در نتیجه غیرقابل اجرا بودن، در حرف باقی ماندند. از همان ابتدا، کارگران دست به مبارزات گوناگونی زدند، ابتدا به صورت انفرادی مبارزه می کردند. بعدها مبارزه به صورت اعتصاب دسته جمعی در یک کارخانه یا یک ناحیه صورت می گرفت، کارگران به تدریج دریافتند که برای رسیدن به خواست‌های خود باید با کارگران کارخانه‌های دیگر متحد شوند و اتحادیه‌های سرتاسری به وجود آورند. کم کم مبارزات از جنبه صرفاً اقتصادی خارج می شود و جنبه سیاسی هم به خود می گیرد. این مبارزات دم به دم کامل تر می شود و در نهایت، شکل ایدئولوژیک خود را در آثار مارکس و انگلس به دست می آورد.

مارکس با مشاهده فقر، استثمار و اسارت اکثریت مردم به دست عده‌ای زالوصفت و متأثر از مبارزات عظیم کارگری به مطالعه دقیق جامعه خود می پردازد. او پس از دهها سال مبارزه سرسختانه و مطالعه عمیق و همه جانبه و پیگیر تاریخ بشری و تشخیص چگونگی ایجاد جوامع و علل رشد و زوال آنها، علل شکست قیامها و مبارزات قبلی و بررسی دقیق فلسفه‌ها و جهان بینی‌های مختلف به پی ریزی بزرگترین، شگرف ترین و مهم ترین دست آورد دانش بشری یعنی **سوسیالیسم علمی** پرداخت و حاصل مطالعات و تجارب وسیع خود را در شاهکارهای جاودانی مثل «کاپیتال»، «فقر فلسفه»، «مانیفست» و ... خلاصه کرد. و آنرا چون سلاحی برای ساختن جامعه ایده آل، جامعه‌ای که اجداد ما در رؤیاهایشان مجسم می کردند و در قصه‌هایشان می گفتند، ارائه داد. بعد از او انقلابهای عظیم و متعددی در همه نقاط جهان به وقوع پیوست و به غنای این مهم ترین حاصل علم بشری بسیار افزوده شد. هم اکنون مارکسیسم با غنی ترین تجارب و عمیق ترین و کامل ترین ابزار شناخت انسان از طبیعت و جامعه به خدمت آزاد کردن انسان درآمده است.

دانش آموز: چطور می توان این مفاسد را از میان برداشت؟

دانشجو: می دانیم که برای مبارزه با هر چیزی ابتدا باید آن چیز و دلایل وجودیش را بشناسیم. مثلاً برای اینکه دزدی را نابود کنیم راهش این نیست که دست دزد را قطع کنیم، بلکه باید ببینیم چه شرایطی یک نفر انسان را به دزدی وادار می کند و آن شرایط را نابود کنیم تا دیگر دزدی نشود. در مورد مفاسد اجتماعی و در واقع بیماریهای اجتماعی نیز باید همین کار را کرد. باید ببینیم چرا یک عده معدود صاحب همه چیز هستند و اکثریت از ابتدایی ترین نیازهای خودشان هم محرومند؟ چرا دزدی، فقر، گرسنگی و ... وجود دارد؟ و چگونه می توان این زشتیها و فلاکتها را از بین برد؟

مارکس در «مانیفست کمونیست» برای اولین بار به بررسی دقیق و علمی این اوضاع پرداخت و نشان داد که سرچشمه همه این مفاسد و بیدادگریها در **مالکیت خصوصی ابزار تولید** است و راه برطرف کردن این مفاسد نیز **اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید** است و ثابت کرد که دوره سرمایه داری نیز مثل دوره‌های قبلی به پایان می رسد و جامعه نوینی به وجود می آید که دیگر از استثمار، فقر، تبعیض، گرسنگی، ستم و ... اثری در آن نباشد. او با تحلیل دقیق تضادهای جامعه سرمایه داری نشان داد که پس از سرمایه داری، سوسیالیسم فرا می رسد و پس از آن هم جامعه کمونیستی. او نشان داد که تضاد میان طبقات استثمار شونده و استثمارگر (در سیستم سرمایه داری تضاد میان سرمایه داران و کارگران) موجب تغییر شکل جامعه از کاپیتالیسم به

سوسیالیسم می گردد و رسالت این تغییر، این بزرگترین انقلاب تاریخ بشر بر عهده انقلابی ترین طبقه یعنی طبقه کارگر است.

دانش آموز: ممکن است سیستم سوسیالیستی را بطور خلاصه برایم شرح دهید؟

دانشجو: می دانیم که قانون اساسی سیستم سرمایه داری **سودجویی** است. «همه چیز در راه سود بیشتر» اما سوسیالیسم شامل دو اصل زیر است:

- ۱- ابزار تولید متعلق به اجتماع است نه مال یک یا چند نفر.
 - ۲- هدف از تولید برآوردن احتیاجات توده مردم است و به قول مارکس در مانیفست: تولید نباید جز «وسیله‌ای برای بسط و استغناء و تقویت اعمال حیاتی زحمتکشان» باشد.
- رهبر یکی از احزاب کمونیست، سوسیالیسم را چنین تعریف کرده است: «... آزادی اصیل و ضابطه سعادت در آن رژیم اجتماعی نهفته است که انسان را از هر نوع استثمار برهاند، حقوق دمکراتیک گسترده‌ای به وی بخشاید، وسایل زندگی شایسته‌ای تقدیمش دارد، آینده‌اش را تأمین کند، قریح و استعدادهای فردی او را آشکار سازد و این احساس را که کار و زحمتش به سود تمامی جامعه است در او تقویت کند. سوسیالیسم دقیقاً همین رژیم اجتماعی است...»

دانش آموز: فرق سوسیالیسم با کمونیسم چیست؟

دانشجو: سوسیالیسم مرحله گذار است، گذار از سرمایه داری به کمونیسم. در این مرحله پایه‌های جامعه کمونیستی ساخته می شود. در جامعه سوسیالیستی اگر چه قدرت در دست طبقات ستمدیده و استثمار شده یعنی کارگران و زحمتکشان است و اگر چه دولت مجری منافع و خواسته‌های آنان است، اما هنوز مبارزه طبقاتی وجود دارد، هنوز آثار و بقایای نظام گذشته بطور کامل از بین نرفته است و هنوز دولت و تقسیم کار محو نشده است. در جامعه سوسیالیستی هر کس به اندازه کاری که می کند از جامعه می گیرد، اما می دانیم که توانایی های افراد برای انجام دادن کار با هم برابر نیست، مثلاً یکی ضعیف تر است و دیگری قوی تر. در نتیجه ممکن است که دریافتهای افراد کفاف احتیاجات و نیازهای متفاوت آنها را بطور کامل نکند.

این اشکالات در جامعه کمونیستی رفع می شود. در جامعه کمونیستی هر کس به اندازه توانائیش کار می کند و به اندازه نیازش از جامعه دریافت می دارد. جامعه کمونیستی جامعه بدون طبقه است. در این جامعه اختلاف و فاصله میان شهر و ده، میان کار فکری و کار جسمی، میان صنعت و کشاورزی بطور کامل از بین می رود. دولت نیز محو می شود و مردم مشترکاً و آزادانه جامعه را اداره می کنند. در این جامعه کار کردن دیگر یک «اجبار» برای سیر کردن شکم نیست بلکه به یک نیاز حیاتی و به یک لذت تبدیل می شود زیرا هر کس کاری را می کند که دوست دارد. تقسیم کار (که انسانها را مجبور می کرد مثل بردگان در سراسر عمر خود فقط یک کار معین را انجام دهند و آنها را یک بعدی و ناقص و مسخ شده می کرد) از بین می رود. هر کس می تواند مدت کمتری کار کند و در یک روز از یک کار جسمانی به یک کار فکری روی آورد. در این مورد مارکس می گوید: «در جامعه اشتراکی جامعه تولید را تنظیم می کند و بدین ترتیب به من و هر فرد دیگر این امکان را می دهد که امروز فلان کار را بکنم، فردا یک

کار دیگر را. صبح به شکار بروم، بعد از ظهر به ماهیگیری و غروب به دامداری مشغول شوم بدون اینکه هرگز شکارچی، ماهیگیر یا دامدار شوم.» (ایدئولوژی آلمانی)

به علت وفور و به علت پیشرفت فوق العاده تکنیک و صنعت، به علت محور استثمار، به علت از بین رفتن تقسیم کار، به علت از بین رفتن دولت، به علت از میان رفتن فاصله میان شهر و ده، میان کار فکری و کار بدنی و میان صنعت و کشاورزی، به علت مجانی شدن خوراک، مسکن، بهداشت، مدارس، پوشاک و ... انسانها به آزادی بی سابقه و غیرقابل تصویری دست می یابند، دیگر دغدغه نان و مسکن و تأمین آتیه و ترس از آینده و ... وجود ندارد و یکایک افراد این امکان را می یابند که با خیال آسوده و فارغ از همه محدودیتها و قید و بندهایی که بشر گذشته را همچنان ناقص و ناکامل و در اسارت نگاه می داشت، به پرورش و رشد همه جانبه استعدادهای خود بپردازند. تنها در این جامعه است که معنویات، فرهنگ، اخلاق، هنر، علوم و ... به اوج شکوفایی خود می رسند زیرا برخلاف گذشته میلیاردها انسان کره زمین برای اولین بار در تاریخ این فرصت و امکان را می یابند که به امور فوق بپردازند. تضاد انسان با انسان از بین می رود و بشریت در راه متحد شدن و نزدیک شدن هر چه بیشتر و تبدیل شدن به یک خانواده واحد، در راه کشف هر چه بیشتر اسرار طبیعت و تسلط هر چه بیشتر بر جهان امکانات نامحدودی به دست می آورد.

دانش آموز: اینکه می گویند شما کمونیستها معتقد به «ماده» هستید و فقط به مادیات توجه دارید تا چه اندازه راست است؟

دانشجو: این تهمت ناجوانمردانه ایست که به ما می زنند. بحث «ماده و روح» به کلی با تهمت این عده مغرض یا نادان فرق دارد. بطور خلاصه اینکه یکی از فلاسفه به اسم برکلی می گفت: اشیاء جهان از جمله میز و صندلی و درخت و خانه و ... وجود خارجی و مستقل ندارند، فقط در ذهن ما وجود دارند. ما می گوئیم نه، این چیزها اصلاً به ما بستگی ندارند و حتی اگر من و تو هم نباشیم، این میز و صندلی و درخت و خانه و ... سر جایشان هستند. علوم از جمله زمین شناسی و علم زیست شناسی نیز ثابت می کنند که زمانی بود که کره زمین وجود داشت اما هنوز حیوانات و گیاهان و انسان به وجود نیامده بودند. در فارسی کلمه «مادی» دو معنی متفاوت دارد. یکی به معنی کسی که دنبال پول و شهرت و شهوات و غیره است، دیگری به معنی کسی که معتقد به تقدم ماده بر ذهن است به همان معنای بالا. اما سرمایه داران و نوکرانشان و آنها که نمی خواهند منافع کثیفشان را که به قیمت فقر و محرومیت و بدبختی اکثریت مردم فراهم آمده، از دست بدهند، سعی می کنند اینطور وانمود کنند که ماتریالیست کسی است که دنبال مادیات است، دنبال پول و منفعت و خودپرستی است. بهترین جواب به این عده انگل، ارانی ها، روزبه ها، گل سرخی ها و مبارزان کمونیست بی شماری در تمام کشورهای جهان هستند که برای آزاد شدن ملتها، برای ایجاد جامعه ای عاری از استثمار و ستم و تبعیض زندگیشان را گذاشتند. آنها با روی باز مرگ را پذیرفتند و حماسه های پرشکوهی از فداکاری، از خود گذشتگی و عشق به مردم را یادگار گذاردند. تاریخ همه کشورهای جهان سرشار از حماسه های پرشکوه از جانفشانیهای بی مانند و فداکاریهای بزرگ مبارزان کمونیست است.

دانش آموز: درباره اخلاقیات کمونیستی بیشتر توضیح دهید.

دانشجو: اخلاقیات کمونیستی عالی ترین و تکامل یافته ترین اخلاقیات بشری است. مبارزه قاطعانه و تا پای جان علیه هر نوع استثمار و تبعیض و ستم میان انسانها، رد قاطع افکار نژادپرستی و برتر بینی های قومی و مذهبی و ملی، اصل تقدم منافع جمعی بر منافع فردی، اصل رفاقت، اصل برابری کامل زن و مرد، اصل برابری کامل انسانها، اصل انتقاد از خود و طرد قاطع روحیه خودخواهی، حرص، مال پرستی، ثروت اندوزی و ... از جلوه های بارز اخلاقیات کمونیستی هستند. ما معتقدیم وقتی می توان از برادری و همبستگی سخن گفت که همه برابر باشند یعنی دارای امکانات و فرصتهای مساوی در اجتماع باشند و گرنه هنگامی که میلیونها کودک گرسنه و بیمار در انتظار مرگ نشسته اند، هنگامی که دولتهای استعمارگر تا آخرین شیره جان ملت های فقیر و محروم را می مکند، وقتی توده های زحمتکش تحت استثمار بی رحمانه مشتی زالو صفت از رمق افتاده اند، موعظه کردن برادری و همبستگی چیزی جز تحمیق و خیانت به توده های تحت ستم نیست. در این مورد مارکس می گوید: «... اصول اجتماعی مسیحیت حقارت، خواری، فرمانبرداری، فروتنی و خلاصه تمامی صفات پست را موعظه می کند. طبقه پرولتر چون این پستی را نمی پذیرد به شجاعت، احترام به خویشان، خودباوری و میل به استقلال خیلی بیشتر از نان نیازمند است.» (نقل از کتاب «خانواده مقدس»)

دانش آموز: چرا جامعه را به چند طبقه تقسیم می کنید؟ مثلاً طبقه کارگر، طبقه سرمایه دار و غیره؟

دانشجو: ما جامعه را به طبقات تقسیم نمی کنیم، بلکه این طبقات وجود دارند. قبلاً درباره طبقات در جامعه های برده داری و ارباب و رعیتی توضیح دادم، در جامعه سرمایه داری عده ای مالک وسایل تولید هستند (طبقه سرمایه دار) و اکثریت مردم که همان کارگران هستند، هیچ چیز ندارند و برای ادامه زندگی مجبورند که نیروی کار خودشان را به سرمایه داران بفروشند. هر کدام از طبقات دارای منافع و مواضع مخصوص به خودشان هستند مثلاً سرمایه دار سعی می کند تا آنجا که می تواند از کارگران بیشتر کار بکشد و کمتر مزد بدهد. یعنی نفع او در واقع ضرر کارگر است. دلیل اینکه او میلیونر است، اتومبیل آخرین سیستم دارد، چندین خانه بزرگ و مجلل دارد، ویلا دارد، لباسهای گران قیمت می پوشد، بچه هایش در خارج درس می خوانند و هر وقت دلش خواست یا حوصله اش سر رفت به سفر خارج از کشور می رود، اینست که حاصل دسترنج کارگران را می دزدد و آنها را استثمار می کند. البته دست به جیب کارگر نمی کند. ولی وقتی کارگر در روز به اندازه مثلاً ۲۰۰۰۰ تومان کار بکند و او مثلاً ۸۰۰۰ تومان به کارگر بدهد، ۱۲۰۰۰ تومان بقیه را به جیب می زند.

دانش آموز: چرا شما این همه صحبت از کارگر می کنید. مگر کارگر چه فرقی با دیگران دارد؟

دانشجو: چون طبقه کارگر تنها طبقه ای است که دشمن هر گونه استثمار و بهره کشی است. به علاوه تنها طبقه ای است که می تواند استثمار و بهره کشی را از ریشه نابود کند. طبقه کارگر انقلابی ترین، پیگیرترین و قاطع ترین طبقه در محو هر گونه استثمار و بهره کشی است. زیرا به قول مارکس با انقلاب هیچ چیز را از دست نمی دهد جز زنجیرهایی را که به دست و پایش بسته شده است. به علاوه به علت ارتباط با پیشرفته ترین شکل تولید (تولید اجتماعی)، قابلیت عالی تشکل و انضباط پذیری (که از تمرکز کارگران در واحدهای تولیدی ناشی می گردد)، عدم

تملك خصوصى بر وسايل توليد و مجهز شدن به ايدئولوژى سوسياليسم علمى، به انقلابى ترين طبقه تبديل مى شود. طبقات ديگر مثلاً خرده بورژوازى (پيشه وران، خرده مالكان، كارمندان و ...) حتى اگر قدرت را به دست بگيرند، به علت ناپيگيرى و وابستگى هاى فراوانى كه به روابط سرمايه دارى دارند و همچنين به علت نداشتن شناخت علمى از قوانين جامعه و ... نمى توانند قاطعانه به دگرگون كردن روابط و وضع موجود بپردازند و طولى نمى كشند كه حكومت دوباره به دست سرمايه داران مى افتد* (مثل مصر، اندونزى و ...) اين تنها و تنها طبقه كارگر است كه مى خواهد و مجبور است كه تا به آخر پيش رود، تا آخرين بقايى ارتجاع و استثمار را نابود كند و دنياى نو بسازد. دنياى كه انسانها بطور آزاد و به دور از هر نوع ستم، بهره كشى، تبعيض و روابط ظالمانه، در ساختمان آن شركت مى كنند و خود را در قبال ديگران، در قبال همه انسانها مسئول و موظف مى دانند.

دانش آموز: نظر شما راجع به زنان چيست؟ آيا از نظر شما زنان و مردان با هم برابرند؟

دانشجو: مى دانيم كه شخصيت انسان در محيطى كه او در آن زندگى مى كند ساخته مى شود. اگر شما كودكى را در ميان لاله ها بزرگ كنيد و اصلاً با او حرف نزنيد، او هم هيچگاه توان سخن گفتن پيدا نمى كند. اگر بين يك عده دزد و قاچاقچى بگذاريد، او هم به احتمال زياد دزد، قاچاقچى يا انسان فاسد ديگرى مى شود. در مورد زن هم همينطور است. وقتى شما زن را در خانه زندانى كنيد، معلوم است كه خاله زنك مى شود، از موش مى ترسد و غرضه هيچ كارى را هم نخواهد داشت. شما اگر پسر را هم از زمان كودكى در خانه حبس كنيد و هميشه او را تحقير كنيد، مدام به او يگوييد كه ضعيف است، بى غرضه است، حق هيچ كارى را ندارد و بايد فقط اطاعت كند، مسلماً او از هر ضعيفه اى ضعيف تر مى شود. طبق تحقيقات جامعه شناسان همه خصوصيات اجتماعى زن و مرد قابل تبديل به يكديگرند. در چند سال اول كودكى رفتار پدر و مادر و اطرافيان با دختر و پسر يكسان است، اما پس از آن به علت تفاوت نقشهائى كه در آينده مرد و زن به عهده مى گيرند، پسر به كارهاى اقتصادى كه لازمه اش نيرومندى، جنگندگى، پرخاشجويى و تسلط طلبى است، تشويق مى شود و دختر به اطاعت كردن، تسليم بودن و رويح منفعل سوق داده مى شود ... سراسر تاريخ پر از شواهد بسيارى است كه آن دسته از زنانى كه در محيط مناسبى پرورش يافته بودند يا در جريان زندگيشان بر عليه موقعيت فرودست خود طغيان كردند، شجاع تر و دليرتر نسبت به خيلى از مردان بودند. در همين دوره خودمان چه كسى به شجاعت و شهامت زنانى چون نسترن آل آقا، مرضيه اسكويى، صديقه رضايى، وفا جاسمى، شكوه طوافچيان و هزاران امثال اينها كوچكترين ترديدى دارد؟ مگر اينها زن نبودند؟

* مى دانيم تا زمانى كه روابط سرمايه دارى و اصل سود بر جامعه حكمفرما باشد، بهره كشى و استثمار وجود خواهد داشت. حكومتى مى تواند آزادى و مساوات را براى مردم تأمين كند كه روابط سرمايه دارى را ريشه كن سازد. و اين حكومت جز حكومت كارگران نمى تواند باشد. آن حكومتهائى كه خود را حامى كارگران يا مستضعفان نشان مى دهند و در عين حال، همچنان روابط سرمايه دارى را در جامعه حفظ مى كنند، فقط قصد دارند مردم را با حرفهائى قشنگ و وعده هاى سرخرمن فريب دهند. البته جز اين هم نبايد از آنها انتظار داشت. اين دولتها به حكم ماهيت خود هيچگاه نمى توانند در جهت منافع اساسى طبقه كارگر و ديگر زحمتكشان عمل كنند.

دانش آموز: بعضی ها می گویند که کمونیستها طرفدار اشتراک زنان و از بین رفتن تک همسری و خانواده و ازدواج هستند؟

دانشجو: می دانید که انگل های اجتماع یعنی سرمایه داران، ارتجاع و ... از مبارزه عقیدتی با ما عاجز هستند. پس به ناچار به جعل دروغها و تهمتهایی از این قبیل متوسل می شوند. مارکس در مانیفست می نویسد: وقتی می گوئیم ابزار تولید باید اشتراکی شود، اینها فریاد می زنند که کمونیستها می خواهند زنان اشتراکی باشند! می دانید چرا اینطور فکر می کنند؟ برای اینکه به زن جز به چشم یک ابزار تولید نمی نگرند. زن از نظر اینها یک برده است، یک کالا است. یک وسیله برای لذت و خوشگذرانی است. اینها اگر غربی باشند وضع وحشتناک فحشاء و بی بند و باری را در آنجا به وجود آورده اند و هر یک چندین معشوقه دارند و اگر شرقی باشند طرفدار راه انداختن حرمسرا، چهار زن عقدی و صیغه کردنهاى متعدد هستند. می دانیم که بسیاری از ازدواجها در جوامع طبقاتی نه بخاطر عشق و علاقه زن و مرد به یکدیگر بلکه بخاطر پول، مقام، فشار والدین و ... هستند. در این جوامع به علت فقر و بدبختی بسیاری از زنان چاره‌ای جز خودفروشی ندارند. حال آنکه در جامعه کمونیستی با نابود شدن استثمار، با نابود شدن معیارهایی چون پول، مقام و ... زنان آزاد و برابر با مردان می شوند. تنها در چنین جامعه‌ای است که به قول مارکس در کتاب سرمایه: «شکل برتری از خانواده و مناسبات زن و مرد» پدیدار می شود. تنها در چنین جامعه‌ای است که به قول انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت: «یک نظام تک همسری راستین ... متکی بر عشقی صادقانه» به وجود خواهد آمد.

بنابراین در جامعه کمونیستی نه تنها تک همسری از میان نخواهد رفت، بلکه تحقق آن (به مفهوم حقیقی اش) آغاز خواهد شد.

دانش آموز: اگر کمونیسم خوب است چرا با دمکراسیهای غربی مثلاً دمکراسی آمریکا مخالف است؟

دانشجو: دمکراسی غربی به ظاهر دم از آزادی و برابری همه افراد می زند. اما در عمل، این دمکراسی و آزادی جز برای یک عده قلیل استثمارگر وجود ندارد و اکثریت مردم در رنج و محرومیت و اسارت به سر می برند و استثمار می شوند. در تمام کشورهای پیشرفته سرمایه داری یک اقلیت (که معمولاً حتی به پنج درصد جمعیت هم نمی رسد) بیشتر ثروت جامعه را در اختیار دارد و از طریق نمایندگان سیاسی خود بر اکثریت مردم حاکم است. این عده قلیل استثمارگر برای حفظ موقعیت خودشان و ادامه استثمار کارگران و دیگر زحمتکشان، ارتش، پلیس، سازمانهای جاسوسی و دستگاههای عریض و طویل اداری را در اختیار دارند و به وسیله آنها مردم را تحت کنترل می گیرند و هر گونه اعتراض و مخالفتی را درهم می شکنند. حال آنکه دمکراسی کارگری حکومت زحمتکشان است یعنی این زحمتکشان هستند که قدرت را در دست دارند. تنها در این جامعه است که حکومت تابع جامعه است و نه مسلط بر آن.

یک نشانه کاملاً روشن از ظلم و بی عدالتی در جوامع سرمایه داری، بازداشتن جوانان طبقه کارگر و فقیران از امر تحصیل است. کودکانی که والدینشان توان مالی فراهم آوردن امکان تحصیل برای آنها را ندارند مجبورند از زمان خردسالی بجای تحصیل و پرورش استعدادهایشان به کار پردازند تا منبع درآمدی برای خانواده شان باشند. این در حالی است که

کودکان ثروتمندان می توانند در مدارس خصوصی (که در ایران با نام غیرانتفاعی شناخته می شوند) با بهترین امکانات تحصیل کنند. خیلی از کودکان زحمتکشان بعدها هم به دلیل فقر امکان ورود به دانشگاه را ندارند. در کشورهای سرمایه داری عقب مانده و وابسته مثل ایران، هنوز هم خیلی از مردم بخصوص در مناطق روستائی و دور افتاده، مطلقاً بی سواد هستند. حکومت‌های پاسدار منافع ثروتمندان در این کشورها نه تنها به فکر حل این مشکل نیستند بلکه چه بسا از آن خوشحال نیز باشند چرا که حکومت کردن بر مردم نا آگاه و بی سواد خیلی آسان تر از حکومت کردن بر مردمی است که آگاه شده‌اند و منافع خود را می شناسند. در این کشورها بجای آموزش علوم، خرافات مذهبی تدریس می شود.

دانش آموز: برای من سؤالی پیش آمده، این آزادی انتخابات در کشورهای غربی چیست؟

دانشجو: این به اصطلاح آزادی انتخابات فریبی بیش نیست. آمریکا را مثال می زنم. در آمریکا که مجسمه معروف آزادی هم در آنجاست و به حق از آزادی فقط مجسمه‌اش مانده است، فقط دو حزب مسلط وجود دارد، حزب جمهوریخواه و حزب دمکرات. یک آمریکائی مجبور است یا به این رأی بدهد یا به آن. اما این دو مگر فرقی با هم دارند؟ ابداً! پشت سر هر کدام از این دو تا یک‌عده سرمایه دار انحصارچی ایستاده‌اند و با پول و قدرتشان برایش تبلیغات می کنند، برنامه‌های تلویزیونی ترتیب می دهند و رأی برایش جمع می کنند. در راه رضای خدا؟! نه، بلکه به این شرط که پس از رئیس جمهور شدن از منافع آنها حمایت کند. اما اینکه می گویند هر کس آزاد است هر چه دلش خواست بگوید. اگر من هر قدر هم که خواستم داد بزنم، وقتی هیچ چیز تغییر نمی کند، در این صورت آیا جز این است که من بیهوده گلیم را به درد آورده‌ام؟ این حکومت‌های به اصطلاح آزاد هر وقت که اوضاع را خطرناک تشخیص دهند، آن آزادیهای کذایی را هم می گیرند و حکومت را یکباره فاشیستی می کنند (مثلاً آلمان هیتلری). آزادی واقعی آن است که همه امکانات مساوی داشته باشند. یک آدم خوب و انسان دوست را در نظر بگیرید با یک آدم دزد و فاسد و شیاد. اگر قرار باشد که هر دو بتوانند به یک اندازه عقاید خودشان را به گوش مردم برسانند، مثلاً به یک اندازه در تلویزیون ظاهر شوند و تبلیغات کنند، مسلماً اولی انتخاب می شود. اما اگر اولی را اصلاً به تلویزیون راه ندهند، و یا فقط چند دقیقه از او برنامه پخش کنند، و در عوض دومی برود با سرمایه داران و قدرتمندان ساخت و پاخت کند، آنها خیلی راحت تمام ایستگاههای تلویزیونی را در اختیارش قرار دهند و او هر دروغی بخواهد بگوید و به اولی تهمت بزند، نتیجه چه می شود؟ مردمی که فقط حرف او را شنیده‌اند و از عقاید دیگری اطلاع ندارند، او را بهترین می دانند و به او رأی می دهند. پس از انتخابات هم از آنجا که مردم دیگر (حداقل تا مدت طولانی) حق عوض کردن او را ندارند، خیلی راحت همه وعده‌هایش را نادیده می گیرد و از قدرت سوء استفاده می کند. آیا آزادی انتخابات یعنی همین؟!!

دانش آموز: چرا در رسانه‌های مختلف این همه تبلیغ بر علیه کمونیستها انجام می شود؟

دانشجو: بزرگترین خطری که طبقه انگل اجتماع را تهدید به نابودی می کند، خطر انقلاب کارگری یا انقلاب کمونیستی است. به همین جهت هر ساله میلیاردها دلار صرف می کنند تا راههایی برای شستشوی مغزی مردم و ترساندن مردم از کمونیسم پیدا کنند. اما مگر می توان چرخهای تاریخ را از حرکت بازداشت؟ در تمامی نقاط جهان هر روز بیش از پیش کارگران و

تمامی زحمتکشان و حتی اقشار و طبقات دیگر علیرغم همه تبلیغات و دروغ پراکنی های سرمایه داری به مارکسیسم رو می آورند. آری! آزاد شدن انسانها ضرورت است.

دانش آموز: عده ای می گویند که منظور از حکومت طبقه کارگر یا دیکتاتوری پرولتاریا اینست که حزب کمونیست قدرت را در دست بگیرد و اجازه هیچگونه انتقاد و اعتراضی به هیچ کس ندهد؟

دانشجو: به هیچ وجه اینطور نیست. ما قبلاً دیدیم که سرمایه داران برای آنکه همچنان بر گرده مردم سوار باشند و همچنان مردم را استثمار کنند، به کمک روشنفکران اجیر شده خود به هر کاری دست می زنند، یکی از آنها ترساندن مردم از کمونیسم است. البته جز این هم نباید انتظار داشت. چونکه نفوذ **سوسیالیسم علمی** در بین کارگران مترادف با نابودی سرمایه است.

برنامه دولت دیکتاتوری پرولتاریا توسط نمایندگان کارگران و دیگر زحمتکشان تنظیم می شود و دقیقاً منطبق با منافع و در جهت خواستهای آنان است. به همین جهت است که کارگران و دیگر زحمتکشان این برنامه ها را با جان و دل و با شور و شوق فراوان اجرا می کنند. درباره برنامه ها اظهار نظر می کنند. انتقاد می کنند و حتی پیشنهادهای بهتری ارائه می دهند. تنها مخالفت اساسی که با این برنامه ها می شود از طرف استثمارگران است. اینها از هیچ گونه کارشکنی و خرابکاری خودداری نمی کنند. تنها و تنها علیه اینهاست که باید زور بکار برد. دیکتاتوری پرولتاریا به همین معنی است. به قول مائو: دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دیکتاتوری علیه مرتجعین و دمکراسی برای زحمتکشان. درباره اهمیت و لزوم دمکراسی برای زحمتکشان چه در حزب و چه در جامعه مائو می گوید: «بدون دمکراسی، تمرکز (وحدت) نمی تواند وجود داشته باشد.» توده های مردم باید از «آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، انجمنها، تظاهرات، اعتقادات مذهبی و سایر آزادیها برخوردار باشند.» همچنین در کتاب ساختمان حزب می گوید: «مسائل ایدئولوژیک و مسائل مورد اختلاف در درون خلق را فقط می توان به طریق دمکراتیک یعنی از طریق بحث، انتقاد، اقناع و آموزش حل نمود، نه به وسیله جبر و فشار.»

همانطور که گفتیم دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دمکراسی زحمتکشان، یعنی دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت استثمارگر. زحمتکشان یعنی کارگران، دهقانان و ... برای آنکه آزاد باشند، برای آنکه حاکم بر مقدرات خود باشند راهی جز بکار بردن زور علیه آن عده قلیل مفت خور ندارند. مائو در سخنرانی خود در کمیته مرکزی حزب کمونیست چین (۱۹۶۶) چنین می گوید:

«پیروزی کامل ... در اعتماد به توده ها و با کمک این اعتماد و با تجهیز کلیه توده ها و در احترام به ابتکار آنها به دست می آید و در نتیجه باید ... ابتدا شاگرد توده ها بود ... باید با آنچه برای توده ها محدودیتهای مختلف ایجاد می کند و دست و پای آنها را می بندد، مقابله کرد.»

ما دولتی را کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا می دانیم که مجری منافع و خواستهای زحمتکشان و ابزار قدرت آنان باشد، بر توده ها تکیه کند و توده ها از طریق شوراهای کارگری و دهقانی و ... مستقیماً قدرت را در دست داشته باشند.

حال ببینیم حزب کمونیست برای چه به وجود می آید و چه وظایفی دارد. مبارزه طبقاتی کارگران در صورتی موجب پیشروی به طرف سوسیالیسم می گردد که مجهز به ایدئولوژی صحیح باشد. بنابراین وجود حزب به این علت لازم است که ایدئولوژی مارکسیسم را به میان کارگران و زحمتکشان ببرد و جنبش آنان را از نقش تاریخی خویش آگاه سازد. بدون وجود حزب کمونیستی که آگاهی طبقاتی را به کارگران برساند ممکن است کارگران متفرق و نا آگاه

بمانند و به امتیازات جزئی که سرمایه داران به میل خود می دهند و پس می گیرند دل خوش شود. حزب کمونیست آگاه ترین و پیشروترین کارگران و مبارزان کمونیست را در خود گردهم می آورد و بین بخشهای مختلف کارگران پیوند برقرار می کند. حزب کمونیست در حین مبارزه برای بهبود شرایط کارگران (حتی در چارچوب جامعه سرمایه داری) به کارگران توضیح می دهد که این بهبود جزئی اساس سیستم استثماری را تغییر نمی دهد و آنها از طریق انقلاب و حکومت کارگری است که به رهایی واقعی می رسند.

پس از تصرف قدرت نیز حزب فقط ابزار قدرت کارگران است و راهنمای عمل آنها. حزب حق ندارد به توده ها چیزی را تحمیل کند. بلکه باید به توده ها کمک کند تا منافع اساسی خود را بشناسند و خودشان اقدام کنند. حزب باید امکان ابراز انتقاد را برای مردم فراهم کند. حزب باید در جهتی پیش رود که مردم هر چه بیشتر بر شرایط هستی خود حاکم گردند.

دانش آموز: آیا انقلاب کارگری فقط به نفع کارگران تمام می شود؟ یا اینکه به نفع دیگر طبقات و اقشار هم هست که طبقه کارگر قدرت را به دست بگیرد؟

دانشجو: سرمایه داران برای به دست آوردن سود بیشتر دست به هر کاری می زنند، از استثمار بی رحمانه کارگران گرفته تا غارت ملل فقیر، رواج فحشاء، مواد مخدر و ... وقتی کالایی به اندازه بیشتر از نیاز بازار تولید شد، بطوری که دیگر خریدار نداشته باشد، سرمایه دار با اخراج کارگران از کارخانه، هم درآمدش را حفظ می کند و هم با اضافه کردن به تعداد بیکاران، کارگران را مجبور می کند که از زور بی چیزی و گرسنگی به مزد کمتری رضایت دهند. به همین جهت است که سرمایه دار همیشه سعی دارد که توده انبوهی از بیکاران در جامعه به وجود آورد. برای سرمایه دار مهم نیست که این کارگران و خانواده هایشان به چه روزی می افتند و به چه بدبختی ها و مصیبت هایی دچار می شوند. تنها چیز مهم در نظر او سود است و سود بیشتر ... یک کار دیگری که هنگام فروش نرفتن کالاها می کند اینست که با تبلیغات عوامفریبانه هر روز نیاز دروغین تازه ای برای مردم می تراشد تا کالای جدیدی را به فروش برساند. به همین جهت است که می گویند مردم کشورهای سرمایه داری در دام مصرف اسیر هستند. آنها هیچ نیازی به خیلی از کالاهایی را که می خرند ندارند. اما مجبورند برای پرداخت پول آن کالاهای لوکس، بیشتر کار کنند و حتی آینده شان را هم پیش فروش نمایند. در واقع فقط طبقه کارگر نیست که تحت روابط ظالمانه سرمایه داری به سر می برد، فلان کارمند بانک، فلان دکاندار، فلان راننده تاکسی، فلان کارمند جزء دولتی، فلان دانشجو یا محصل و ... همه و همه در زنجیرهای روابط کثیف و منحط سرمایه داری اسیرند. آنچه رهبری طبقه کارگر را واجب می کند اینست که گروهها و طبقات دیگر، چون کارگران پیگیر و انقلابی نیستند و نمی توانند انقلاب را به پیروزی برسانند. این تنها طبقه کارگر است که دشمن هر گونه استثمار و بهره کشی می باشد و به دست اوست که جوامع پوسیده کنونی و روابط غیرانسانی و منحط آن از ریشه نابود می شود و نظامی جدید و روابطی عمیقاً انسانی به جایش می نشیند.

دانش آموز: در جایی خواندم که مارکسیسم مال صد سال قبل است و دیگر از مد افتاده و منسوخ شده؟

دانشجو: این ادعا بی اساس است. درست مثل اینست که بگوییم علم فیزیک منسوخ شده. از پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری در اروپای غربی و آمریکای شمالی گرفته تا کشورهای وابسته و پیرامونی جهان سرمایه داری، مارکسیسم سلاح فکری کارگران و زحمتکشان در نبرد با سرمایه است. کمونیستها در برخی کشورها که در آنجا در نتیجه مبارزات دمکراتیک توده‌ها آزادی بیان به دست آمده است قانونی فعالیت می کنند و از امکانات قانونی مثل فعالیت در اتحادیه‌های کارگری و شرکت در انتخابات پارلمانی برای بیان نظریاتشان استفاده می کنند، در برخی از کشورها که حکومت‌های دیکتاتور و مستبد آزادیهای سیاسی را سلب کرده‌اند کمونیستها بطور غیرقانونی و مخفی فعالیت می کنند. روی هم رفته مارکسیسم هر روز بیشتر رواج می یابد و عده بیشتری به آن روی می آورند. چرا؟ چون مارکسیسم علم رهائی طبقه کارگر است، علم محو استثمار است و تا زمانی که استثمار و جامعه طبقاتی وجود دارند، تا زمانی که روابط سرمایه داری وجود دارند، اهمیت خود را حفظ خواهد کرد.

دانش آموز: اینکه می گویند مارکسیستها جزم اندیش (یا دگم) هستند تا چه حد راست است؟

دانشجو: کاملاً برعکس است. انگلس می گوید: «مکتب ما [مارکسیسم] یک دگم نیست بلکه راهنمای عمل است» و در کتاب آنتی دورینگ می نویسد: «در عقیده ما هیچ چیز جاودانی و تغییرناپذیر و مطلق وجود ندارد» به همین جهت است که «ماتریالیسم باید با هر کشف دوران ساز، حتی اگر این کشف در زمینه علوم طبیعی باشد تغییر شکل یابد» (نقل از کتاب «لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی»). مارکسیسم علم است و علم نمی تواند جزمی باشد. انگلس در همان کتاب می نویسد: «یک سیستم معرفت به طبیعت و تاریخ که کاملاً جامع و برای همیشه مختوم باشد، بالطبع با قوانین اصلی تفکر دیالکتیکی متباین (مخالف) است.» همانجا تذکر می دهد: «درجه شناخت امروزی ما به همان اندازه مراحل گذشته، قطعی نیست.» یعنی اگر ما بگوییم که همه حرفها را زده‌ایم و دیگر مطلبی برای کشف و یا گفتن وجود ندارد، اصول مکتب خودمان را زیر پا گذاشته‌ایم.

دانش آموز: چرا معتقد هستید که مکتب های دیگر قادر به مقابله با مارکسیسم نیستند؟

دانشجو: به این دلیل ساده که علمی نیستند. فلاسفه سرمایه داری دهها سال است که تلاش می کنند چیزی بیاورند که بتواند با مارکسیسم مقابله کند و یا لااقل جلوی نفوذش را بگیرد، اما نتوانستند. علتش هم روشن است: تاریخ جوامع بشری نه به عقب برمی گردد و نه برای همیشه متوقف می شود. تنها آن ایدئولوژی و مکتبی پایدار می ماند که در جهت این حرکت به جلو باشد. اینکه دوباره سیستم برده داری بازگردد غیرممکن است. اینکه سیستم ارباب و رعیتی بازگردد غیرممکن است. اینکه نظام سرمایه داری دوام بیاورد غیرممکن است. بهترین دلیل آن هم تشدید مبارزات طبقاتی در سراسر جهان و وقوع انقلابات ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری به رهبری طبقه کارگر در بسیاری از کشورهاست.

دانش آموز: عده‌ای ادعا می کنند که مکتبشان راه سومی کشف کرده است یعنی نه کاپیتالیسم و نه سوسیالیسم؟

دانشجو: این دیگر مسلم شده که تنها راه نجات مردم جهان سوسیالیسم است. آن کس که مدعی راه سومی بین کاپیتالیسم و سوسیالیسم است، یا نا آگاه است یا مزدور سرمایه داران.

دانش آموز: بعضی ها می گویند اگر حق با مارکسیستها است پس چرا کشورهای مثل شوروی و چین نه تنها به کمونیسم نرسیدند بلکه پس از مدتی سرمایه داری در آنها احیا شد؟

دانشجو: می دانیم که پس از انقلاب سوسیالیستی، مبارزه بی امان و مداوم برای محور روابط و عناصر سرمایه داری نه تنها لازم بلکه اجتناب ناپذیر و حیاتی است. به محض اینکه این مبارزه تخفیف یابد و یا ترک گردد، دیگر جامعه به سوی کمونیسم پیش نخواهد رفت. به علاوه می دانیم که پیش نرفتن به سوی کمونیسم به معنی امکان دادن به رشد و گسترش روابط سرمایه داریست. البته منظور از مبارزه با سرمایه داری، فقط مبارزه با افراد سرمایه دار نیست. اینطور نیست که اگر آنها را از بین بردیم خیالمان راحت شود که سرمایه داری را در جامعه خود ریشه کن کرده ایم. وقتی با سرمایه داری به عنوان یک سیستم روابط اقتصادی و اجتماعی، همواره و بطور مداوم مبارزه نشود، روابط سرمایه داری مدافعین خود را پیدا کرده و خود را گسترش می دهند، در تمام دوره سوسیالیسم که طبقات هنوز وجود دارند، این مبارزه باید ادامه داشته باشد. در شوروی، چین و کشورهای بلوک شرق سابق مبارزه با روابط سرمایه داری پس از قدرت گیری جناحهایی که از کنار گذاشتن اصول انقلابی مارکسیسم برای احیای سرمایه داری حمایت می کردند، ترک گردید و به دنبال آن روابط سرمایه داری و کسانی که از این روابط سود می بردند تقویت شدند. در نتیجه یکبار دیگر این اصل علمی مارکسیسم ثابت شد که: دگرگونی روابط تولید همواره مستلزم مبارزه پیگیر طبقاتی است. بنابراین بلایی که بر سر بلوک شرق آمد، دقیقاً بخاطر نقض اصول مارکسیسم بود.

این را هم بگویم که حرکت تاریخ به جلو است اما مستقیم نیست. یعنی در مسیر تکاملی خود به جلو، ممکن است گاهی به عقب برگردد و یا از تکامل باز بماند. اما پس از مدت نسبتاً کوتاهی (از لحاظ تاریخی) دوباره خود را اصلاح می کند و حرکت به پیش را از سر می گیرد. بنابراین برگشت به سرمایه داری امری غیرقابل تغییر نیست.

دانش آموز: برخی از دوستانم راجع به چند جزوه صحبت می کنند که گویا درباره خیانت‌های مارکسیستها است؟

دانشجو: غالب اتهاماتی که به ما می زنند، مغرضانه، بی اساس و گاه ناشی از کوتاه بینی و تنگ نظری است. شاید در بعضی موارد نویسنده جزوه‌ها مدرکی نیز نشان داده است اما عمداً و یا به علت بی توجهی یا عدم دسترسی، مدارک دیگری را که نتیجه گیریهای او را باطل می کند نیاورده است. البته ما منکر این نیستیم که بعضی اشتباهات در گذشته صورت گرفته و در آینده نیز ممکن است اشتباهاتی از سوی مارکسیستها انجام شود. اگر چه مهم است که فرد، سازمان یا حزب مارکسیست قاطعانه و با تمام قوا از اشتباه کردن پرهیزد ولی مهم تر این است که صادقانه از خودش انتقاد نماید و از اشتباهات و شکستهایش درس بگیرد و آن را چون سلاحی برای جلوگیری از اشتباهات، برای دستیابی به پیروزی در آینده بکار گیرد. به علاوه کسانی که این اتهامات را به ما می زنند آیا فراموش می کنند که چه اشتباهات و خیانت‌های عظیمی در طول تاریخ از طرف خودشان (با هر گرایشی اعم از لیبرال، ملی گرا،

مذهبی و ...) انجام شده است و آنها نه تنها درس نگرفته‌اند بلکه چه بسا هنوز هم روی اشتباهاتشان پافشاری می‌کنند؟

این را هم در نظر بگیریم که به قول لنین: «پیروزی مارکسیسم در رشته تئوری دشمنان او را وادار می‌نماید که به لباس مارکسیست درآیند». بنابراین ما باید اشخاص و جریان‌های سیاسی را از روی ماهیت و اعمال آنها بشناسیم و درباره آنها قضاوت کنیم نه از روی اسم و ظاهرشان. در طول تاریخ بارها پیش آمده است که جریان‌هایی که مدعی بودند مارکسیست هستند از سر و ته آموزشهای مارکس زده‌اند طوری که برای بورژوازی بی خطر شده است. اینها تحت نام مارکسیسم به بورژوازی خدمت کرده‌اند.

دانش آموز: وظیفه شما در شرایط کنونی چیست؟

دانشجو: بردن آگاهی دمکراتیک و سوسیالیستی به میان طبقات استثمار شونده و آگاه کردن آنها از رسالت آزادیبخش خودشان. انگلس می‌گوید: «انجام امر آزادی جهان، رسالت تاریخی پرولتاریای نوین است». هم اکنون سازمانهای کمونیست در راه آزادی طبقه کارگر مبارزه می‌کنند و تمامی زندگی و توان خود را بر سر این راه گذارده‌اند.

دانش آموز: کارگران چگونه می‌توانند قدرت را به دست گیرند؟

دانشجو: می‌دانیم که منافع سرمایه دار با منافع کارگران در تضاد است. سرمایه دار سعی می‌کند تا حد امکان کارگر را استثمار کند و به همین جهت خود کارگر باید برای گرفتن حق خود اقدام کند. مائو می‌گوید: «توده‌ها باید آزادی خود را خود به دست آورند و هیچ کس دیگری نمی‌تواند بجای ایشان اقدام به این امر نماید». کارگران و کلیه زحمتکش‌ان ابتدا باید حقوق و نقش خودشان را بشناسند و به آگاهی سوسیالیستی برسند. در جریان مبارزه کارگران درمی‌یابند که قدرتشان در اتحادشان نهفته است. اگر کارگران متحد نباشند کارفرما می‌تواند هر زمان اراده کرد کارگری را اخراج کند، کار بیشتری از کارگران بکشد و حقوق کمتری پرداخت کند. وقتی کارگران یک کارخانه با هم متحد شوند و اتحادیه‌ای تشکیل دهند، کارفرما در مقابل این سد آهنین ناتوان می‌شود. البته تشکیل اتحادیه کافی نیست. در این اتحادیه‌ها عناصر کمونیست باید با ارتقاء مبارزات اتحادیه‌ای و آموزش سوسیالیستی به بالا بردن آگاهی کارگران بکوشند و از طرف دیگر این اتحادیه‌ها با جنبش کمونیستی پیوند یافته و حزب کمونیست از پیوند آگاهی سوسیالیستی با جنبش کارگری به وجود می‌آید.

حزب سازمانی است که دارای ایدئولوژی خاص بوده و از منافع طبقه‌ای که نماینده‌اش است دفاع می‌کند. به وسیله حزب است که طبقه کارگر می‌تواند قدرت را به دست گیرد. به قول لنین قوی‌ترین و مؤثرترین اسلحه طبقه کارگر در انقلاب **حزب طبقه کارگر** است. این حزب طبقه کارگر است که با متشکل کردن همه زحمتکش‌ان و طبقات استثمار شونده و محروم، قدرت را به دست می‌گیرد و با اتکاء به توده‌ها و کمک آنها جامعه بی طبقه و عاری از استثمار، بهره کشی، فقر، ستم و تبعیض را به وجود می‌آورد.

ما می‌گوییم هر دردی دواي مخصوص به خود دارد، برای اینکه بتوانیم مرضی را از بین ببریم، اول باید آن مرض را بشناسیم. ببینیم چطور به وجود آمده و چطور مداوا می‌شود تا آن بیمار را نجات دهیم. در جامعه هم همینطور، مارکس نشان داد که در جامعه سرمایه داری

مالکیت خصوصی بر ابزار تولید منشأ بدبختی اکثریت مردم است. و قدم اول هم برای نابود کردن مفسد سرمایه داری، اجتماعی کردن وسایل تولید یعنی کارخانه‌ها، زمینها و ... است. البته اجتماعی کردن را نباید با دولتی کردن اشتباه گرفت. در بعضی از کشورها مثل شوروی سابق در زمانی که رو به سرمایه داری آورده بود یا ایران (در هر دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی) خیلی از صنایع توسط دولت اداره می شوند، با این وجود استثمار وجود دارد و بجای سرمایه داران بخش خصوصی، دولت کارگران را استثمار می کند. منظور ما از اجتماعی کردن این است که خود کارگران صنایع، کارخانجات و بطور کلی ابزار تولید را اداره کنند و کار تولید و توزیع را در دست داشته باشند و این ممکن نیست مگر اینکه قدرت در دست طبقه کارگر باشد. طبقه کارگر هیچ نفعی در حفظ نظام استثماری ندارد. هدف نهایی مبارزه طبقه کارگر ساختن جامعه کمونیستی است که در آن هر کس به اندازه توانش کار می کند و به اندازه نیازش از رفاه برخوردار می شود.